

نقد و بررسی تاریخی تحقق بیعت امیرمؤمنان علیه السلام با ابوبکر*

غلام مرتضی جعفری^۱

چکیده

یکی از مسائل مناقشه برانگیز تاریخ صدر اسلام، مسئله بیعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ابوبکر است. این پژوهش با رویکردی تحلیلی-انتقادی و با تکیه بر منابع معتبر تاریخی، حدیثی و کلامی، سه بُعد بنیادین این مسئله را بررسی کرده است: نخست، مفهوم و شرایط تحقق بیعت صحیح و میزان انطباق آن با رخداد‌های پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ دوم، تحلیل حکمت و ابعاد سیاسی-اجتماعی تأخیر امام علی علیه السلام در بیعت؛ و سوم، بررسی معنای روایی ارتداد اصحاب و نسبت آن با واقعه سقیفه. یافته‌ها نشان می‌دهند که بیعت در منابع فقهی و تاریخی شرایط و لوازم مشخصی دارد که تحقق آن را به اختیار واقعی فرد و پذیرش مشروعیت طرف مقابل منوط می‌کند و هرگونه نقص در این شرایط، اعتبار و مشروعیت بیعت را از بین می‌برد. بررسی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این شرایط در مورد حضرت علی علیه السلام رعایت نشده؛ بنابراین، تحقق بیعت طبق معیارهای معتبر امکان‌پذیر نبوده است. با توجه به شرایط حساس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و تهدیداتی که می‌توانست جامعه اسلامی را از هم بپاشد و زمینه را برای تسلط دشمنان و کافران فراهم کند، حضرت علی علیه السلام برای حفظ اسلام و جلوگیری از پایمال شدن تلاش‌های فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله، به نوعی با ابوبکر مصالحه کرد. این اقدام صرفاً برای تأمین مصالح کلان دین و جلوگیری

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه امامت
در پرتو قرآن و سنت

سال دوم، شماره ۳، ۱۴۰۴

ناشر: بنیاد
بین‌المللی امامت

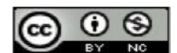
ipj.emamat.org

دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۲۴

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۴/۰۷



© نویسندگان



* استناد به این مقاله: جعفری، غلام مرتضی، (۱۴۰۴)، نقد و بررسی تاریخی تحقق بیعت

امیرمؤمنان علیه السلام با ابوبکر، امامت در پرتو قرآن و سنت، (۲) ۳، ص ۱۵۷-۱۹۵.

<https://doi.org/10.22034/emamah.2025.547235.1074>

۱. کارشناسی ارشد، علوم حدیث، بنیاد بین‌المللی امامت، قم، ایران.

g.murtazajafari110@gmail.com



از آسیب به جامعه اسلامی انجام شده و هرگز به معنای پذیرش مشروعیت خلافت او نبوده است. حتی اگر برخی گزارش‌ها «بیعت» را صرفاً به عنوان «دست دادن» تعبیر کنند، این عمل نیز از روی اجبار و اکراه صورت گرفته و فاقد اعتبار و مشروعیت است. بنابراین، بیعت حضرت علی علیه السلام با ابوبکر، اگر هم ظاهراً رخ داده باشد نه معتبر است و نه می‌تواند مبنای اثبات خلافت او قرار گیرد. شواهد تاریخی و تحلیل شرایط آن دوره نشان می‌دهند که هرگونه اقدام ظاهری، تنها به عنوان یک مصالحه اضطراری برای حفظ اسلام و جلوگیری از آسیب به جامعه اسلامی قابل فهم است نه پذیرش مشروعیت سیاسی. همچنین تأخیر در بیعت، اقدامی هدفمند برای اعلام حقانیت امام و نفی مشروعیت خلافت سقیفه بوده و همراهی‌های بعدی صرفاً در چهارچوب مصالح عالی حفظ اسلام قابل تبیین است. در محور سوم نیز تحلیل سیاقی و تطبیقی روایات نشان داد که مفهوم ارتداد در فرهنگ امامیه ناظر به نقض عهد ولایت است نه خروج فقهی از اسلام. براینکه این سه بُعد نشان می‌دهد که ساختار خلافت ابوبکر از منظر امام علی علیه السلام فاقد مشروعیت بوده و مبتنی بر مکانیسم‌هایی تلقی می‌شود که در منابع تاریخی مصداق اعمال اقتدار غیرمشروع و استبدادی به شمار می‌رود. این پژوهش با تلفیق داده‌های تاریخی، کلامی و حدیثی بازخوانی یکپارچه و مستند از مسئله بیعت و پیامدهای آن را ارائه می‌کند.

واژگان کلیدی: بیعت، امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوبکر، مشروعیت سیاسی، ارتداد، سقیفه، خلافت

۱. مقدمه

مسئله بیعت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با خلیفه اول، یکی از مباحث حساس در تاریخ صدر اسلام است که فراتر از یک رخداد تاریخی، به هویت سیاسی و کلامی دو مذهب بزرگ اسلامی گره خورده است. در تاریخ هیچ واقعه‌ای عمیق‌تر و ماندنی‌تر از مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موجب تفرقه در اسلام نبوده است؛ حق جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به دست گرفتن زمام امور امت، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اصلی‌ترین عاملی است که جامعه مسلمانان را در سده نخست تاریخ اسلام به چند گروه و فرقه تقسیم کرد که برجسته‌ترین آن گروه‌ها، شیعه و سنی هستند. نظرات متضاد در مورد جانشینی اساساً براساس تفاسیر، احادیث و برداشت‌های گوناگون از رخدادهای تاریخ نخستین اسلام است.

مسلمانان شیعه معتقدند که ولایت و حق حاکمیت امامان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همانند منصب نبوت جایگاهی الهی بوده و از سوی خداوند متعال جعل می‌شود و بیعت مردم در این زمینه، نقشی ندارد. حتی حضرت علی علیه السلام به وسیله خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان جانشین ایشان معرفی شده بودند که مهم‌ترین آن در ماجرای غدیر خم بود. شیعیان دوازده امامی سه خلیفه نخست (ابوبکر که در نتیجه بیعت افرادی و عمر و عثمان که در نتیجه خلافت او به حکومت رسیدند) را نامشروع می‌دانند. از سوی دیگر، مسلمانان اهل سنت معتقدند دلیل اثبات خلافت خلفا بیعت مردم است؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشینی معین نکرده و بیعت مردم دلیل صحت خلافت خلفا است؛ از این رو حکومت ابوبکر را که در اثر بیعت اشخاصی به حکومت برگزیده شد و جانشینان او را که باهم «خلفای راشدین» نامیده می‌شوند قبول کرده و مشروع می‌دانند و برترین دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر را بیعت حضرت علی علیه السلام با وی می‌پندارند.

سه دیدگاه اصلی درباره مسئله بیعت حضرت علی علیه السلام با ابوبکر در منابع تاریخی و کلامی مطرح شده است: ۱. اساساً هیچ‌گونه بیعتی از سوی آن حضرت با ابوبکر صورت نگرفته است. ۲. بیعت انجام شده، اما تحت فشار، اجبار یا اکراه بوده و فاقد رضایت حضرت بوده است. ۳. بیعت حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بدون هیچ اکراه یا اجبار و با رضایت حضرت انجام پذیرفته است.

در این نوشتار، تلاش بر آن است که اول حقیقت‌یابی بیعت از دیدگاه اسلام و تبیین جایگاه، ارکان و شرایط بیعت تا لوازم یک بیعت صحیح و درست روشن شود و سپس در مورد سه قول یادشده تحقیق و بررسی صورت گیرد. همچنین تبیین شود که اگر آن حضرت سکوت کرد، در چه شرایط و براساس چه اهدافی بوده است.



۲. حقیقت یابی بیعت از دیدگاه اسلام

ابتدا باید بیان شود که «بیعت» در لغت و اصطلاح به چه معنا است و جایگاه، کارکرد و شرایط آن چگونه است تا لوازم یک بیعت صحیح و درست روشن شود.

۲-۱. معنای لغوی بیعت

خلیل بن احمد فراهیدی در معنای این واژه آورده است بیعت دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است؛ همچنین به معنای دست به دست هم دادن برای اطاعت نیز به کار می‌رود (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲/۲۶۵). فیومی نیز دقیقاً همان معنای خلیل بن احمد را در مورد بیعت ذکر کرده است (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۹/۱). راغب اصفهانی می‌گوید: «بایع السلطان؛ با سلطان بیعت کرد»؛ یعنی فرد به ازای خدماتی که سلطان انجام می‌دهد، پیروی و اطاعت از وی را می‌پذیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۵۵). ابن اثیر معتقد است بیعت در اسلام، به معنای معاهده و معاهده بر اسلام است؛ به این صورت که هریک از آن‌ها آنچه را نزد دیگری است خریداری می‌کند و تمام وجود و اطاعت از او و دخالت در کار خود را به او واگذار می‌کند (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۱/۱۷۴). ابن منظور بیان می‌کند بیعت عبارت است از: «قرارداد بستن و معاهده». گویا هریک از آنان آنچه را در اختیار دارد به رفیقش می‌فروشد و جان و اطاعت و اختیار دخالت در کار خویش را در اختیار دیگری می‌گذارد (ابن منظور، بی تا: ۲۶/۸). لغویان در سر ارتباط معنوی آن می‌گویند: «اصل این واژه (ب.ی.ع) بر معاهده و مبادله مال به مال دلالت دارد (مقدسی، ۱۳۸۸: ۳/۴۸۰) و بیعت نیز چون در حقیقت نوعی مبادله و معامله است، از همین ریشه گرفته شده است».

بنابراین، روشن شد که بیعت و بیع، قراردادی طرفینی است و همان‌گونه که در بیع، کالا در برابر کالا یا پول قرار می‌گیرد، در بیعت نیز بیعت‌کننده برای اطاعت در برابر التزام حاکم به اجرای قوانین و تأمین مصالح اعلام آمادگی می‌کند.

۲-۲. معنای اصطلاحی بیعت

ابن خلدون معتقد است بیعت عبارت است از پیمان بستن به فرمانبری و طاعت. بیعت‌کننده با امیر خویش پیمان می‌بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز برنخیزد و تکالیفی را که برعهده وی می‌گذارد و وی را به انجام دادن آن‌ها مکلف می‌سازد اطاعت کند؛ خواه آن تکالیف به دل‌خواه او باشد و خواه مخالف میلش (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۴۰۰/۱).

۲-۳. جایگاه بیعت

همان‌طور که در پیشینه بیان شد، تا زمان رسول‌الله ﷺ و حتی در زمان جاهلیت نیز بیعت فقط عهد و میثاق وفاداری بوده و هیچ‌گاه موجب حق حاکمیت نبوده است. تقریباً تمام مسلمانان معتقدند که در زمان پیامبر اکرم ﷺ، خداوند حق حاکمیت و ولایت را به پیامبر ﷺ واگذار کرده است و در هیچ‌کدام از بیعت‌هایی که با رسول خدا ﷺ انجام شده، همانند بیعت عقبه اول و دوم، هدف، تعیین حاکم یا مشروعیت بخشی به حق حاکمیت ایشان نبوده است، بلکه مشروعیت شأن و منصب الهی ایشان قبل‌الاثبات شده بود و بیعت براساس دفاع از دین، یا دفاع از شخص حاکم و برای نصرت و حمایت و اطاعت از آن حضرت انجام گرفت. از این‌رو جدال اصلی در مشروعیت حکومت پس از پیامبر اکرم ﷺ است. به‌هر ترتیب، در این باره می‌توان مسئله بیعت را به دو حالت تصور کرد:

الف) بیعت، عامل مشروعیت باشد؛ بیعت پس از رسول‌الله ﷺ از جانب عده‌ای عامل مشروعیت قلمداد شد؛ یعنی به‌وسیله بیعت، امامت و خلافت برای کسی ثابت شود و این عامل، برای او صلاحیت حکومت و مشروعیت حکمرانی ایجاد کند. در این حالت مشروعیت با مقبولیت و بیعت مردمی برابر می‌شود.^۱

۱. در این صورت، اگر مردم در مقابل نبی خود حضرت هارون ﷺ بر سامری اتفاق و اجتماع نمایند، ولایت او براین اساس، بر حق خواهد بود نه ولایت و خلافت حضرت هارون ﷺ.



ب) بیعت، علامت مشروعیت نباشد؛ یعنی بیعت امت برای خلیفه حقانیت و مشروعیت ایجاد نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای است که امت با آن، فردی را که از سوی خدا منصوب شده و دارای شرایط لازم است، شناسایی کرده و به وی قدرت مردمی می‌دهند. بنابراین، اگر مردم در بیعت و شناخت امام اشتباه کرده باشند، منتخب آن‌ها خلیفه و امام واقعی نبوده، بیعت مردم و صرف منتخب بودن برای او صلاحیت ایجاد نخواهد کرد.^۱

۲-۴. بیعت از دیدگاه شیعه

شیعه بر این باور است که ولایت و حق حاکمیت امامان پس از پیامبر ﷺ همانند منصب نبوت، جایگاهی الهی است و از سوی خداوند متعال جعل می‌شود و بیعت مردم در این زمینه نقشی ندارد. این دیدگاه براساس مبانی خود به تفکیک مقام ولایت از مقام تولی قائل بوده و حوزه نفوذ و عملکرد بیعت را در قلمرو تولی می‌داند نه مقام ولایت؛ ازاین‌رو، بیعت در حق حاکمیت نقشی ندارد و فقط به تولی کمک می‌کند؛ یعنی حق حاکمیت و جواز تصدی، از سوی خداوند متعال جعل می‌شود؛ اما تولی و تحقق عینی آن بسته به وجود اقتدار اجتماعی است که از سوی بیعت مردم، حاصل می‌شود.^۲ طبق این نظریه، بیعت فقط پیمانی

۱. وقتی پیامبری اولوالعزم مانند حضرت موسی ﷺ که هفتاد نفر را انتخاب کرد، معلوم شد لایق نبودند (اعراف: ۱۵۵)، پس وقتی انتخاب شدگان پیامبری اولوالعزم مثل حضرت موسی ﷺ منحرف شدند، آن وقت وای بر انتخاب شدگان مردم؛ و چون مشاهده کردیم که منتخب پیامبر برگزیده خداوند فاسد بوده و نه اصلح، حال این‌که می‌پنداشتند آنان نیکوترین هستند، از همین جا پی می‌بریم که انتخاب تنها از دانایی به درون سینه‌ها و ضمایر و سرایر مردم ساخته است، و انتخاب و گزینش مهاجران و انصار ارزشی ندارد؛ در جایی که برگزیده پیامبران به جای افراد نیکو، افراد فاسد باشند.

۲. مستند این قول شیعه آیات و روایات فراوانی هستند؛ به عنوان نمونه آمده است: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره: ۱۲۴). جمله «إِنِّي جَاعِلُكَ» به وضوح ثابت می‌کند که امامت، انتصابی است نه انتخابی. امام حتما باید از طرف خداوند منصوب شود. کلمه بعدی آیه «عَهْدِي»، روشن می‌سازد که امامت، عهد الهی میان خدا و مردم است و خدا عهد خود را هیچ‌گاه به مردم واگذار نکرده است که مردم حق انتخاب نمایند الهی را داشته باشند. در آیات دیگری آمده است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص: ۲۶). «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»

برای نصرت و حمایت از صاحب آن منصب الهی، محسوب می‌شود.

۲-۵. بیعت از نظر اهل سنت

اهل سنت معتقدند امامت یا حق حاکمیت توسط بیعت، انشا و ایجاد می‌شود. این گروه به دو بیعت «خاصه» و «عامه» قائل‌اند. البته میان قدما و روشنفکران اهل سنت درباره ماهیت این دو بیعت، اختلافاتی وجود دارد؛ اما الگوی «انعقاد-اطاعت» را قبول داشته و بر این باورند که انعقاد امامت به وسیله بیعت اهل حل و عقد، حاصل می‌شود و بیعت مردم، بیعت بر اطاعت است نه انعقاد. روشنفکران اهل سنت الگوی «ترشیح-انعقاد» را ارائه کرده و بر این باورند که انعقاد امامت به وسیله بیعت مردم، حاصل می‌شود و بیعت خواص، فقط یک توصیه است. البته در دیدگاه اهل سنت، بیعت فقط یکی از راه‌های انعقاد امامت است نه تنها راه (باقلائی، ۱۳۶۶: ۱۷۸؛ ماوردی، ۱۴۰۹: ۱۳-۳۷؛ ر.ک: سبحانی، ۱۳۹۱؛ پسندیده، ۱۳۸۶؛ احمدنژاد، ۱۳۹۴؛ توسلی، ۱۳۹۹؛ هاشمی، بی‌تا؛ کلانتری و آل‌نبی، بی‌تا).

اگر شیوه حکومت بعد از رسول گرامی اسلام ﷺ جنبه تنصیصی باشد که شیعه به آن معتقد است، نبودن هر نوع روایت پیرامون حکومت اسلامی توجیه

→ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ > (بقره: ۲۴۷). آیه دال بر آن است که امارت و حکومت الهی منوط باشد به دارا بودن صفات جسمانی مانند شخصیت و کمالات نفسانی مانند اعلیت و اهلیت و قابلیت به حسب حکمت و مصلحت، و آن را جز علام الغیوب کسی عالم نیست؛ پس تعیین آن از جانب او خواهد بود؛ چنان‌که طالوت را که به حسب جسم و بسط علم برتری داشت، سلطنت و پادشاهی را مرحمت فرمود. بنابراین، کسانی که به جهت ترس مکرر فرار از جهاد و به سبب نادانی در جواب مسائل متحیر و سرگردان ماندند، چگونه اهلیت خلافت و امارت الهی را خواهند داشت؟! ناگفته نماند که انتخاب خلافت و امارت از سوی مردم که هیچ، حتی پیغمبر اولوالعزم هم حق انتخاب جانشین از خود را ندارد و باید از خدا درخواست نماید (وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي) (طه: ۲۹)؛ چه برسد انتخاب خلافت توسط مردم. همین دعا توسط رسول خدا ﷺ برای حضرت علی (ع) نیز در منابع فریقین نقل شده است: «سَمِعْتُ أَشْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ تَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي مُوسَى اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي عَلَيْنَا أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي إِلَى أَقُولِهِ: بِصِيرًا». بزرگان زیادی از اهل سنت مانند احمد بن حنبل، ابونعیم، سبط ابن جوزی، سیوطی و دیگران این را نقل کرده‌اند (ر.ک: حسکانی، ۱۴۱۱/۱: ۴۷۹).



خوبی دارد؛ زیرا امام منصوب از جانب پیامبر ﷺ بر تکلیف خود از دیگران آگاه‌تر است؛ ولی اگر بگوییم حکومت، پس از رحلت پیامبر ﷺ به خود مردم واگذار شده است، خواه از طریق شورا و خواه از طریق بیعت، باید در این مورد ده‌ها روایت در موضوعات مختلف حکومت از صاحب شریعت برسد. اکنون در صورت واگذار شدن چنین شأن و جایگاهی به مردم، از آنان سؤال می‌شود چگونه پیامبر گرامی اسلام ﷺ که دربارهٔ کمترین مسائل و فروع شرعی و فقهی مانند استنجا این همه سخن گفته است، اما دربارهٔ شیوه حکومت و شرایط حاکم و کیفیت گزینش سخنی نگفته باشد؟! با این‌که برخی بزرگان و متکلمان آنان خلافت را از اصول دین دانسته‌اند و منکر خلافت خلفا را کافر و فاسق دانسته‌اند.^۱

۲-۶. ارکان بیعت

بیعت سه رکن اصلی و اساسی دارد که با فقدان هریک از آن‌ها، امکان تحقق آن وجود ندارد؛ این سه رکن عبارتند از: ۱. بیعت‌کننده؛ ۲. کسی که با او بیعت می‌شود؛ ۳. موضوع بیعت. بیعت‌کننده ممکن است یک نفر یا بیشتر باشند. معمولاً بیعت‌کنندگان متعددند، ولی کسی که با او بیعت می‌شود - به گواهی تاریخ - معمولاً یک نفر بوده است. موضوع بیعت ممکن است امری عام و کلی یا امری جزئی و مقطعی باشد. به موجب منابع تاریخی و حدیثی، بیعت معمولاً صیغه‌ای داشته که متضمن موضوع آن بوده و غالباً طرف بیعت آن را بر زبان می‌آورده است. بیعت گاهی به گونه‌ای مشروط بوده؛ یعنی در آن تعهدی در نفع

۱. «إن من أنكر خلافة الصديق فهو كافر» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۷: ۱/۱۳۸؛ سبکی، بی‌تا: ۵۸۷/۲؛ مقریزی، ۱۴۲۰: ۹/۲۱۸).

۲. البته بیعت گاه با وکیل یا نایب بیعت‌شونده صورت می‌گرفته است. از جمله در بیعت زنان با حضرت علی علیه السلام به نیابت از رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیبیه، بیعت مردم کوفه با مسلم بن عقیل به نیابت از امام حسین علیه السلام و همچنین بعد از گسترش حکومت اسلامی، مردم آن مناطق معمولاً با حاکم محلی به نیابت از خلیفه بیعت می‌کردند.

بیعت‌کننده شرط می‌شود. نمونه بارز آن در سیره پیامبر ﷺ بیعت عشیره است که در آن، خلافت و وصایت آن حضرت شرط شده بود (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۳۲۱/۲؛ ابن شهر آشوب، بی تا: ۲۵/۲).

۲-۷. شرایط صحت بیعت (بیعت امامت و خلافت)

عالمان معاصر^۱ و معروف اهل سنت مانند مأمون حموش، حسن بن فرحان المالکی و ام مالک الخالدی در کتاب‌های خود شروط بیعت را هفت مورد شمرده‌اند: ۱. بیعت شونده (کسی که برای او بیعت گرفته می‌شود) باید دارای شرایط امامت باشد؛ ۲. متولی عقد بیعت، اهل حل و عقد یا از آنان باشد؛ ۳. بیعت‌کننده شخصا بیعت را قبول کند و مجبور به پذیرش نباشد؛ ۴. بیعت شونده باید واحد باشد؛ ۵. بیعت‌کننده برای بیعت کردن و نکردن آزادی کامل داشته باشد؛ ۶. بیعت قولا و فعلا براساس کتاب خدا و سنت رسول ﷺ باشد؛ ۷. بیعتی که صورت گرفته دارای شهادت باشد (حموش، ۱۴۲۶: ۱۹۰؛ مالکی و خالدی، ۱۴۱۷: ۵۰).

اختیار و آزادی کامل در منعقد ساختن این پیمان، بررسی و ذکر مستندات این شرط، مطالعه در چگونگی بیعت‌هایی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ صورت گرفته، تلویحا یا تصریحا گویای این مطلب است. ازجمله تصریحات حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به لزوم شرط آزادانه بودن بیعت، می‌توان به این موارد اشاره کرد. امام در جواب پیشنهاد عمار مبنی بر این که حال که مردم داوطلبانه و بدون اکراه با شما بیعت کرده‌اند خوب است از اسامه بن زید و عبدالله بن عمر و... دعوت کنیم که همانند سایر مردم عمل کنند، فرمود: «ما نیازی به بیعت کسی که تمایلی به ما ندارد، نداریم» (ر.ک: یآوری، ۱۳۸۶: ۱۳۷۷). حضرت در جای دیگر چنین می‌فرماید: «مردم بدون اکراه و اجبار و با میل و رغبت با من بیعت

۱. در منابع متقدم، در باب شرایط صحت بیعت مطلبی نیافتیم؛ هرچند درباره جایگاه بیعت و نسبت آن با مشروعیت یا عدم مشروعیت سخن گفته شده است (ر.ک: ماوردی، ۱۴۰۹: ۸).

۲. «الحرية الكاملة للمبايع في البيعة لأنها عقد مرضاة واختيار، لا اكراه فيها» (ر.ک: حموش، ۱۴۲۶: ۱۹۰؛ مالکی و خالدی، ۱۴۱۷: ۵۰).



کردند.^۱ ایشان در مقام دیگر، امتیاز بیعت خود را با بیعت‌های سابق چنین تبیین می‌کند: «بیعت شما با من فلتة نبود». ^۲ یعنی اگر چنین بود، ارزشی نداشت؛ حال آنکه بیعت با برخی دیگر فلتة صورت گرفت.

شرط اختیار و عدم اکراه و اجبار از تعریف و ارکان بیعت، به وضوح روشن بوده و ثابت است؛ زیرا قرارداد طرفینی است برای انجام و عمل به یک تعهد لازم است که رضایت طرفین در آن باشد. در صورت اکراه و اجبار یکی از طرفین یا هر دو آنان و در صورت نبود رضایت، روشن است که شرایط بیعت تمام نبوده و بیعت تحقق نمی‌یابد. به فرض تحقق، چنین بیعتی تعهدآور نبوده و ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

محدوده دلالت و تأثیر بیعت، به فعلیت رساندن حکومت و به دست گرفتن زمام حکم و التزام عملی دادن از جانب بیعت‌کننده در عمل به دستورهای حاکم است. این محدوده تأثیر تنها در صورتی است که بیعت از روی میل و رغبت باشد نه اکراه و اجبار؛ زیرا بیعت به معنای میثاق و عهد در اطاعت است و این میثاق در صورتی تمام است که با اراده و اختیار باشد نه از روی اکراه و اجبار. خداوند متعال می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶). اسلام اجازه نمی‌دهد کسی به زور و اکراه تحت سلطه دیگری درآید؛ از این رو، بیعت در محدوده خود در حقیقت نوعی تکریم از جانب خداوند به انسان است که می‌تواند در تعیین سرنوشت خود صاحب نظر باشد. اسلام اگرچه خلیفه و جانشین پیامبر و حاکم اسلامی را خود معین می‌کند، اما در عین حال، از انسان می‌خواهد که با اراده، اختیار، فهم و شعور، این حقیقت را درک کند و به آن ایمان آورد. بیعت در این چهارچوب نه برای اعطای مشروعیت، بلکه برای اعلام پذیرش، حمایت و نصرت از کسی است که از سوی خداوند به عنوان حاکم منصوب شده است. بنابراین، انسان با بیعت، وفاداری خود را نسبت به انتخاب الهی ابراز می‌کند و آمادگی

۱. «بایعني الناس غير مستكرهين ولا مجبرين بل طائعين مخيرين» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۱۸: ۳۸۶۳).

۲. «لم تكن بيعتكم إياي فلتة» (همان: ۲۴۵۹).

خود را برای اطاعت و یاری او نشان می دهد.

۳. بررسی وقوع بیعت

در مورد وقوع بیعت سه دیدگاه وجود دارد: ۱. بیعتی صورت نگرفته است؛ ۲. اگر بیعت صرفاً دست به دست زدن باشد، از روی اجبار و اکراه صورت گرفته است؛ ۳. حضرت بدون هیچ اکراهی با ابوبکر بیعت کرد. در ادامه این احتمالات به صورت مختصر بررسی خواهد شد.

۳-۱. دیدگاه نخست: عدم بیعت

طبق دیدگاه نخست، بزرگان و متکلمان متقدم شیعه با توجه به مستندات و گزارشات تاریخی و حدیثی، معتقدند که اساساً بیعتی از جانب امیرالمؤمنین (علیه السلام) صورت نگرفت؛ مانند شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی که در این باره نقل می کنند حضرت علی (علیه السلام) حتی برای یک لحظه هم با خلفا بیعت نکرد.^۱ عمادالدین طبری در این زمینه می گوید: «ما شیعیان می گوئیم: همانا حضرت علی (علیه السلام) هرگز با ابوبکر بیعت نکرد».^۲ طبری در جای دیگر می نویسد: «شیعه به این قائل است که همانا امام علی (علیه السلام) هیچ گاه با ابوبکر بیعت نکرد».^۳ خواجه نصیرالدین طوسی چنین تصریح می کند: «به قول شیعه امام علی (علیه السلام) به خلفای پیش از خویش بیعت نکرد» (طوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۹/۱) مقدس اردبیلی در این مورد می نویسد: «مذهب شیعه خود این است که هرگز امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت نکرد» (مقدس اردبیلی، ۱۴۱۹: ۳۰۶/۱). همچنین محمد جمیل حمود می گوید:

اما اصرار عامه مبنی بر این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیعت کرد، حق این است که گفته شود صحت بیعت نه به صورت اختیاری و نه به صورت اضطراری پایه و اساسی ندارد (ابن عطیه، ۱۴۲۳: ۴۸۱/۱).

۱. «والمحققون من أهل الإمامة يقولون: "لم يبايع ساعة قط"» (مفید، ۱۴۱۳: ۵۶).

۲. «أما نحن أيها الشيعة فنقول: إن علينا لم يبايع أباً بكر قط» (طبری، ۱۴۲۶: ۱۴۴/۱ و ۲۴۵).

۳. «والشيعة يذهبون إلى أن الإمام علياً لم يبايع أباً بكر أبداً» (طبری، ۱۴۲۶: ۱۴۳/۲).



بعضی از مورخان سنی مذهب مانند غیاث الدین خواندمیر نیز بر این نکته تأکید کرده که براساس اعتقاد شیعیان، امام علی علیه السلام هیچ‌گاه با خلفای هم‌عصر خود بیعت نکرده است.^۱ البته برخی اخبار و گزارشات موجود حکایت از آن دارد که حضرت علی علیه السلام خود نیز چنین افتراایی را پیشگویی کرده است: «دیر نباشد که اندکی پس از من بگویند که من بیعت کردم با ابوبکر در زمان خلافت او، پس دروغ و افترای بزرگی را می‌گویند». (میرجهانی طباطبایی، ۱۳۶۹: ۱۸۲/۲)

۲-۳. دیدگاه دوم: بیعت اکراهی و اجباری

براساس دیدگاه دوم، محدوده دلالت و تأثیر بیعت، به فعلیت رساندن حکومت و به دست گرفتن زمام حکومت و التزام عملی دادن از جانب بیعت‌کننده در عمل به دستورهای حاکم است. این محدوده تأثیر تنها در صورتی است که بیعت از روی میل و رغبت باشد نه اکراه و اجبار؛ زیرا بیعت به معنای میثاق و عهد در اطاعت است و این میثاق در صورتی تمام است که با اراده و اختیار باشد نه از روی اکراه و اجبار. از این رو، با توجه به لزوم شروط مهم بیعت، مانند این که بیعت‌کننده شخصاً بیعت را قبول کند و در پذیرش آن آزادی و اختیار کامل داشته باشد و وقوع چنین بیعتی دارای شهادت نیز باشد باید گفت این بیعت از امام علی علیه السلام اصلاً صورت نگرفته است.^۲ اگر بیعت را صرفاً دست به دست زدن بدانیم، این نوع بیعت نیز اجباری بوده و امت اسلامی بر اجباری بودن این مسئله اجماع دارند. در این زمینه دیدگاه فریقین را به صورت کوتاه بیان خواهیم کرد.

از بین علمای شیعه، سلیم بن قیس هلالی چنین نقل کرده است:

اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم پس هنگامی که کسی (یار و یآوری) را

۱. «عقیده مردم شیعه مذهب آن است که آن جناب هرگز با ابوبکر، بلکه با هیچ‌یک از خلفای ثلث بیعت ننمود» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۴۷/۱).

۲. گزارش‌های حاکی این نوع بیعت نیز به شدت دچار اضطراب حتی در متن روایات از حیث مکان و زمان بیعت هستند که پرداختن به آن در این مقال نمی‌گنجد.

نیافتم با آنان بیعت کردم و بیعت من با آنان وقتی که هیچ حقی نسبت به بیعت گرفتن ندارند حقی برای آنان ثابت نمی‌کند و چنین بیعتی نشان‌دهنده رضایت من نیست.^۱

طبری معتقد است:

ابوبکر گفت: بیعت کن، حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت: در آن صورت به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت زده می‌شود! حضرت علی علیه السلام گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. آن‌گاه حضرت علی علیه السلام خود را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و گفت: يَا اَبْنَ اُمِّ اَنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنِي. سپس بیعت کرد و برخاست.^۲

علامه مظفر بر این باور است که حضرت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد تا زمانی که حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت. پس از آن درحالی که بر او چیره شده بودند، بیعت کرد.^۳

برخی از بزرگان اهل سنت به اجباری بودن بیعت اعتراف صریح کرده و این حقیقت را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه، سیف الدین آمدی، متکلم بزرگ اشاعره، موضوع بیعت اجباری را چنین نقل می‌کند:

سپس ابوبکر خطاب به (امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام) گفت: بیعت کن، حضرت علی علیه السلام گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت: در

۱. «قَالُوا: اِنْ بَايَعْتَ كَفَعْنَا عَنْكَ وَ اَكْرَمْنَاكَ وَ فَرَّيْنَاكَ وَ فَضَّلْنَاكَ، وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ قَتَلْنَاكَ، فَلَمَّا لَمْ اَجِدْ اَحَدًا بَايَعْتُهُمْ، وَ يَبْعَتِي لَهُمْ لَمَّا لَا حَقَّ لَهُمْ فِيهِ لَا يُوجِبُ لَهُمْ حَقًّا وَلَا يُلْزِمُنِي رِضًا» (مجلسی، ۱۴۳: ۲۹/۴۶۹).

۲. «فقال أبو بكر: بايع، قال: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟، قال: إذا والله الذي لا إله إلا هو تضرب عنقك!، قال علي ع: فَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ قال (أبو بكر): بايع، قال: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ، قال: إذا والله الذي لا إله إلا هو، تضرب عنقك، فالتفت علي عليه السلام إلى القبر، وقال: يَا اَبْنَ اُمِّ اَنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُوْنِي ثُمَّ بايع و قام» (طبری، ۱۴۱۵: ۳۷۸).

۳. «وكذا علي نفسه ظاهر عليه جلياً ميله عن هؤلاء في جميع مواقفه معهم حتى انه لم يبايع ابا بكر حتى ماتت فاطمة فبايع مقهوراً» (مظفر، ۱۴۲۱: ۸۹).



آن صورت به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنم! آن‌گاه حضرت علی علیه السلام خود را به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و گفت: «ای پسر مادر مردم ضعیفم شمرند و نزدیک بود مرا بکشند» سپس با بی میلی و از سر اجبار بیعت کرد.^۱

۳-۲-۱. اقدامات ظالمانه برای گرفتن بیعت از حضرت علی علیه السلام برای ابوبکر

نهایت ظلم و جبر در اقدامات غاصبان خلافت برای بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه السلام، به وضوح روشن است. علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام بابت امتناع و تخلف از بیعت با ابوبکر، از جانب دستگاه غاصب خلافت به شدت مورد تهدید و ظلم و اجبار قرار گرفتند؛ حتی جانشان نیز به خطر افتاد. در ادامه برخی از انواع مواجهه با اهل بیت علیهم السلام از سوی دستگاه خلافت اشاره خواهد شد.

الف) تهدیدات و ارعاب؛ وقتی ابوبکر و عمر مشاهده کردند که جمعی از مهاجران و انصار پیرامون علی بن ابی طالب علیه السلام گرد آمده‌اند و تا زمانی این افراد در کنار علی علیه السلام باشند، توانایی غلبه بر علی علیه السلام و گرفتن بیعت از ایشان را نخواهند داشت، با تهاجم‌های متعدد به شکستن تحصن و پراکنده کردن معترضان پرداخته و بدین ترتیب، اهل خانه را به قتل و سوزاندن تهدید کردند، در مردم رعب و وحشت ایجاد نموده و یاران حضرت را یکی پس از دیگری محاصره و سپس دستگیر کردند (ر.ک: ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۴۳۲/۷؛ ابن عبدربه اندلسی، ۱۴۰۴: ۱/۵؛ مفید، بی تا: ۱۸۶؛ دینوری، ۱۴۱۸: ۱۶/۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۸۶/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۰/۲).

ب) تصمیم به قتل و ترور؛ پس از هجوم‌ها و هتک حرمت‌ها، مخالفان احساس کردند که نمی‌توانند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت بگیرند؛ از این رو تصمیم گرفتند با روش جدیدی به میدان وارد شوند و نقشه ترور حضرت را طراحی کردند.

۱. «فقال أبو بكر: بايع، قال: فإن لم أفعل، قال: إذن والله الذي لا إله هو نضرب عنقك؛ فالتفت علي عليه السلام إلى القبر وقال: يا ابن أمِّ إنا القوم استضعفوني وكادوا يقتلوني. ثم بايع عن كره، واضطرا» (آمدی، ۱۴۲۴: ۲۴۰/۵).

ابوبکر اجرای این مأموریت را به خالد بن ولید داد. احتمال ترور و کشته شدن حضرت علی علیه السلام چنان مشهود بود که ابن ابی الحدید از زنده ماندن حضرت تعجب می‌کند و از استادش، علت جان سالم به در بردن علی علیه السلام را جویا می‌شود: از او (یعقوب رواجنی استاد بخاری) کلام ابوبکر روایت شده است که گفت: «خالد آنچه را به او دستور داده شده است انجام ندهد» از عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنی این روایت چیست؟ او گفت: به خالد دستور داده بود که علی علیه السلام را بکشد؛ اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد.^۱

ج) مصادره اموال؛ دستگاه حاکمیت وقتی فهمید کشتن علی علیه السلام به صلاح حکومت نیست، دست به تاکتیک دیگر زد و تصمیم گرفت از راه تحریم اقتصادی جلو بیاید؛ از این رو فدک و اموال دیگر را غصب کردند تا حضرت علی علیه السلام را تحت فشار مالی قرار دهند. فدکی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امر خداوند به صدیقه طاهره علیها السلام بخشیده بود و چهار سال کارگران حضرت زهرا علیها السلام در آنجا به کار مشغول بودند (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱۲۹/۱ و ۱۳۰).

د) آتش کشیدن در خانه وحی به وسیله مهاجمان و ضرب و جرح حضرت زهرا علیها السلام؛ وقتی میدان کاملاً از حامیان امام علی علیه السلام خالی شد، اهل سقیفه توانستند با قلدری تمام شروع به عربده‌کشی و قدرت‌نمایی کنند. این عمل به نوعی باعث رعب مردمانی شد که در آن روز در آنجا تجمع کرده بودند، ولی جرئت مخالفت نداشتند. در این یورش دشمن هنگامی که با مقاومت حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهما السلام مواجه شدند، بار دیگر وقیحانه به ساحت مقدس حضرت فاطمه علیها السلام جسارت کردند و حضرت علی علیه السلام را به زور به مسجد بردند. در این هجوم بود که محسن، فرزند نارسیده حضرت زهرا علیها السلام بر اثر لطمه و ضربه عمر

۱. «و روی عنه حدیث أبی بکر رضي الله عنه أنه قال: لا يفعل خالد ما أمر به، سألت الشريف عمر بن إبراهيم الحسيني بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال: كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل علياً ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك» (سمعاني، ۱۳۸۲: ۱۷۶/۶).



به شهادت رسید.^۱ سبب شهادت صدیقه طاهره علیها السلام نیز همین آزارها و اذیت‌ها و سقط جنین بوده است.^۲

۳-۲-۲. کیفیت بیعت

مسعودی شافعی در مورد کیفیت بیعت چنین نقل می‌کند:

آن‌گاه آن مردم متوجه منزل علی علیه السلام شده و بر آن بزرگوار هجوم کردند. در خانه او را سوزاندند، آن برگزیده خدا را بدون رضایت او از منزل خارج کردند، فاطمه زهرا علیها السلام را به وسیله لنگه در طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد. حضرت علی علیه السلام را کشان‌کشان بردند به طرف ابوبکر و گفتند که باید بیعت کنی. دست علی علیه السلام مشت بود؛ تمام مخالفان جمع شدند تا مشت آن حضرت را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند؛ اما نتوانستند. ابوبکر جلو آمد و دست خود را بر روی دست بسته امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان بیعت کشید.^۳

در کتاب سلیم چنین آمده است:

سپس گفت: ای پسر ابی طالب علیه السلام به پاخیز و بیعت کن. پس حضرت فرمود: پس اگر بیعت نکنم؟ گفت: در این صورت به خدا سوگند گردنت را می‌زنیم. سپس سه مرتبه بر آنان احتجاج کرد و پس از آن دستش را

۱. «إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم لبيعة حتى ألقت المحسن من بطنها» (صفدی، ۱۴۲۰: ۱۵/۶؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۳۵/۲).

۲. «أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام، قال: ... "وكان سبب وفاتها أن قنقذاً مولى عمر لكرها بغل السيف بأمره، فأشَقَطَ مُحَسِّنًا وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضاً شَدِيداً، وَ لَمْ تَدَعْ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا» (طبری، ۱۴۱۳: ۱۳۴). «الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: ... يَا يُونُسُ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ يَطْلُمُ بَعْدِي فَاطِمَةَ ابْنَتِي وَيَعْصِبُهَا حَقَّهَا وَيَقْتُلُهَا» (کراچکی طرابلسی، ۱۹۸۵: ۱۴۹/۱-۱۵۰؛ رک: جوینی، ۱۳۹۸: ۳۴/۲ و ۳۵؛ مفید، بی‌تا: ۱۸۳-۱۸۵).

۳. «... فوجهوا إلى منزله فجمعوا عليه، وأحرقوا بابه، واستخرجوه منه كرها، وضغطوا سيده النساء بالباب حتى اسقطت (محسناً) وأخذوه بالبيعة فامتنع وقال: لا أفعل. فقالوا: نقتلك. فقال: ان تقتلونني فاني عبد الله وأخو رسوله. وبسطوا يده فقبضها، و عسر عليهم فتحها، فمسحوا عليها وهي مضمومة» (مسعودی، ۱۴۱۷: ۱۴۶/۱).

مشت کرده دراز کرد بدون آن که دستش را باز کند؛ پس ابوبکر دستش را به دستان مشت کرده حضرت زد و به این مقدار از حضرت راضی شد.^۱

به وضوح روشن است که این نوع بیعت فاقد هرگونه ارزش و تأثیر بوده و اصلاً الزام آور نبوده است. با توجه به دست کشیدن ابوبکر روی دست بسته امیرالمؤمنین علیه السلام حتی عنوان بیعت نیز بر این صدق نمی‌کند. آنچه از بیعت مشروع و صحیح لازم می‌آید، در هر دو صورت تحقق نیافته است؛ زیرا مطابق دیدگاه نخست، اصلاً بیعتی در کار نبوده و مطابق دیدگاه دوم، بیعت صحیح و ذواتی در کار نبوده است.

۳-۳. دیدگاه سوم: بیعت امام علی علیه السلام از روی اختیار و رغبت

برخی نویسندگان ادعا می‌کنند که حضرت علی علیه السلام از روی اختیار و رغبت و بدون هیچ اکراه و اجباری با ابوبکر دست بیعت داد.^۲ بنابراین، خلافت آن صحیح و مشروع است. پس چرا شیعه همچنان ابوبکر را غاصب خلافت و خلافتش را نامشروع می‌دانند؟ این دیدگاه به چند وجه مردود بوده و اصلاً قابل

۱. «ثم قال: قم يا بن أبي طالب علي فبايع. فقال: فإن لم أفعل؟ قال: إذا والله نضرب عنقك فاحتج عليهم ثلاث مرات، ثم مد يده من غير أن يفتح كفه، فضرب عليها أبو بكر ورضي بذلك منه» (هلالی، ۱۴۰۵/۲: ۵۹۳ و ۸۶۸).

۲. در موضوع ادعای «بیعت بدون تأخیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ابوبکر»، گزارش‌هایی در برخی منابع اهل سنت نقل شده است. مثلاً عبد الله بن احمد بن حنبل چنین نقل می‌کند: «لما اجتمع الناس على أبي بكر رضي الله عنه فقال ما لي لا أرى علياً قال: فذهب رجال من الأنصار فجاءوا به فقال له: يا علي قلت ابن عم رسول الله وختن رسول الله فقال علي رضي الله عنه: لا تثريب يا خليفة رسول الله ابسط يدك فبسط يده فبايعه» (شيباني، ۱۴۰۶/۲: ۵۵۴). ابن اثیر چنین نقل کرده است: «لما سمع علي بيعة أبي بكر خرج في قميص ما عليه إزار ولا رداء عجلاً حتى بايعه، ثم استدعى إزاره و رداه فتنجّلله» (ابن اثیر، ۱۳۸۵/۲: ۳۲۵). چنین روایت‌هایی آن قدر ضعیف و بی‌پایه‌اند که تنها در برخی منابع فرعی ذکر شده و حتی بسیاری از مورخان اهل سنت نیز آن‌ها را نپذیرفته‌اند. ابن اثیر، به عنوان یکی از مورخان برجسته، در برابر این گزارش‌ها موضع‌گیری کرده و آن‌ها را مردود دانسته است. او تصریح می‌کند که این درست و صحیح نیست، بلکه صحیح این است که امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله (ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۸۵/۲: ۳۲۵).

پذیرش نیست. این موارد عبارتند از:

۳-۳-۱. جعل روایات بیعت فوری در پرتو قیمت‌گذاری راویان حدیث

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، مسئله خلافت و جانشینی از نخستین بحران‌های سیاسی-اجتماعی در جامعه نوپای اسلامی بود. درحالی‌که برخی منابع اهل سنت از بیعت فوری و بدون مخالفت حضرت علی (ع) سخن گفته‌اند، گزارش‌های معتبر تاریخی نشان می‌دهد که آن حضرت تا شش ماه پس از رحلت پیامبر ﷺ از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. این گزارش که در صحیح بخاری نیز آمده، آشکارا با روایت‌های بیعت بی‌درنگ در تضاد است.

تحلیل اسنادی و رجالی این دسته از روایات نشان می‌دهد که بسیاری از ناقلان آن‌ها، نه تنها از نظر وثاقت محل تأمل‌اند، بلکه برخی از ایشان به ارتباط مستقیم با دربار خلافت، وابستگی‌های سیاسی و حتی دریافت امتیاز و مال در قبال نقل روایت شهرت دارند. این پدیده که می‌توان آن را «قیمت‌گذاری راویان حدیث» نامید، نقش مهمی در تولید و رواج روایات جعلی و جهت‌دار در موضوعات حساسی چون بیعت امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر ایفا کرده است. بیهقی گفت‌وگو میان مسلم نیشابوری (صاحب صحیح مسلم) و ابن خزیمه را روایت می‌کند:

ابن خزیمه [از محدثان بزرگ اهل سنت] می‌گوید: مسلم بن حجاج نیشابوری، از من درباره این حدیث [حدیث مورد استناد وهابیت در بیعت سریع و بعد از یک یا دو روز امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر] پرسش نمود. من آن را در کاغذی نوشته و بر او خواندم او گفت: این حدیث یک شتر ارزش دارد. به او گفتم: یک شتر؟ بلکه یک کیسه پر از دینار ارزش دارد!

۱. «سمعت محمد بن إسحاق بن خزيمة، يقول: جاءني مسلم بن الحجاج فسالني عن هذا الحديث، فكتبته له في رقعة وقرأت عليه، فقال: هذا حديث يسوي بدنة فقلت: يسوي بدنة؟ بل هو يسوي بدرة» (بیهقی،



جای تأمل است که چگونه احادیث جعلی در صدر اسلام با درهم، دینار و حتی شتر قیمت گذاری می شده اند؛ پدیده ای که نه تنها بیانگر انحراف در نقل حدیث است، بلکه عمق نفوذ انگیزه های مادی را در شکل گیری روایات نشان می دهد. این در حالی است که مسلم نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم، از ساختگی بودن چنین روایاتی آگاه بوده و به همین سبب، هیچ یک از آن ها را در کتاب خود نیاورده است، بلکه در مقابل، روایات دال بر بیعت پس از شش ماه را درج کرده است. از این رو، این پرسش جدی مطرح می شود که اهل سنت چگونه به راویانی اعتماد می کنند که به روشنی در خدمت درهم، دینار و شتر بوده اند؟ و چگونه دین خود را از کسانی می گیرند که خود اسیر انگیزه های مادی و سوداگر حدیث بوده اند؟

۲-۳-۳. سیره حضرت علی (ع)

حضرت علی (ع) برای این که نشان دهد حاکمیت موجود را نپذیرفته است، افزون بر بیعت نکردن ابتدایی، هیچ مسئولیتی در حکومت نمی پذیرد تا نامشروع بودن آن را اثبات کند. ضمن آن که با تصحیح اشتباهات ابوبکر، همواره از سیاست نادرست او انتقاد می کرد و حقانیت خود و غصب و نامشروع بودن خلافت ابوبکر را بیان می نمود. بنابراین، واضح است که حضرت بیعت نکرد یا در نهایت به اکراه و اجبار به این عمل تن داد؛ وگرنه از یک سو بیعت اختیاری با ابوبکر و از سوی دیگر، تلاش برای مقابله با معقودله، چیزی جز نفاق و دورویی نیست که به اجماع مسلمین، چنین عملکردی هرگز از امیرالمؤمنین (ع) صادر نشده است. پرواضح است بیعت با چنین وضعیتی، اعتبار ندارد و صحیح و الزام آور نیست. پس نمی توان بیعت از روی اجبار امام علی (ع) را دلیل و گواهی بر مشروعیت خلیفه دانست.

۳-۳-۳. تصریحات روایی و تاریخی

از دیدگاه های حضرت علی (ع) نامشروع بودن خلافت ابوبکر و عدم بیعت آن





حضرت با او برداشت می‌شود. ایشان ادعای خلافت ابوبکر را دروغ بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند.^۱ در خلافت دروغین ابوبکر، همین بس است که امام علی علیه السلام او را دروغ‌گو، گناهکار، خائن و حيله‌گر می‌دانست^۲ که به نقل بخاری، صفات منافق است (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۶/۱). همچنین به تصریح عمر، حضرت علی علیه السلام، ابوبکر را ظالم و فاجر می‌خواند.^۳ آن حضرت در جمله‌ای، نتیجه حکومت اهل سقیفه را فاجر، فاسق و متکبر و اهل هلاکت دانسته است.^۴ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت ابوبکر را مبتنی بر رأی اکثریت مردم نمی‌دانست، بلکه به صراحت بیان می‌کرد که حکومت را به استبداد قبضه کرده‌اند.^۵ حتی در سال چهلیم هجری، حضرت علی علیه السلام دستور داد برای روشن شدن وقایع تاریخی، مجموعه‌ای از آن مطالب افشاگرانه از زبان ایشان نوشته شود. حضرت درباره غصب حق خود و پایین آوردن منزلت بلند ایشان از سوی قریش، چنین فرمود:

خدایا! از قریش و از تمامی کسانی که یاری‌شان کردند، به پیشگاه تو شکایت می‌کنم؛ زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و در غصب حق من با یکدیگر هم‌داستان شدند.^۶

در موضع دیگری چنین بیان فرموده است:

همانا آنان (قریش) در جنگ با من متحد شدند آن‌گونه که پیش از من در نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگ بودند، خدا قریش را به کیفر زشتی‌هایشان

۱. «قال أبو بكر لئن فذل هو مولی له اذهب فادع لي عليا قال فذهب إلى علي فقال له ما حاجتك فقال يدعوك خليفة رسول الله صلی الله علیه و آله فقال علي لسريع ما كذبتم علي رسول الله صلی الله علیه و آله» (دینوری، ۱۴۱۸: ۱۶/۱).

۲. «فَرَأَيْتُمَا هَذَا كَاذِبًا أَتَمَّا عَادُوا حَائِثًا...» (نیشابوری، بی تا: ۱۳۷۸/۳).

۳. «أَنَّهُ كَانَ فِيهَا ظَالِمًا فَاجِرًا» (ابن حبان، ۱۴۰۸: ۵۷۷/۱۴).

۴. «رَزَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَوْهُ الْغُزُورَ وَخَصَّدُوا الثُّبُورَ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۱۳۳).

۵. «وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّتْ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۵/۱۴۰؛ نیشابوری، بی تا: ۱۳۸۰/۳).

۶. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِذُّكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَجْمِي وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۲۷۲۱؛ صبحی صالح، ۱۳۷۴: ۲۴۶/۱).

عذاب کند، آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا بُریدند و حکومت فرزند مادرم^۱ (پیامبر ﷺ) را از من ربودند.^۲

پس از آن‌که مردم با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیعت کردند، آن حضرت خطبه‌ای ایراد فرمود و در بخشی از آن چنین بیان داشت:

به خدا سوگند مرا همواره از حق خویش محروم ساختند و از هنگام وفات رسول خدا ﷺ تا امروز حق مرا باز داشتند.^۳

همچنین فرمود: «هم‌اکنون (با قبول ولایت من)، حق به حق‌دار رسید، و حقیقت به جایگاه اصلی خود منتقل گشت».^۴ مفاد فرمایش حضرت چنین است که تا پیش از این، حق مسلم امامت و خلافت از جایگاه اصلی خود باز داشته شده و به کسانی سپرده شده بود که نه استحقاق آن را داشتند و نه شایستگی لازم برای این مقام را دارا بودند. صدور چنین کلماتی به‌نحو تواتر از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شرایط زمانی و مکانی مختلف و حتی سال‌ها بعد از شهادت پیامبر اکرم ﷺ تا پایان عمر، بالاترین برهان بر استمرار نارضایتی حضرت (علیه السلام) از جریان غصب خلافت است.

۳-۳-۴. اجماع مرکب

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، نظر محققان شیعه این است که هیچ بیعتی رخ نداده است؛ اما در مقام تنزل و جمع بین اقوال می‌توان گفت بر اختیاری نبودن بیعت، اجماع مرکب وجود دارد؛ زیرا طبق نقل‌های صحیح و مغتنی به یا حضرت بیعت نکرده یا بیعت ایشان اکراهی و اجباری بوده است؛ ازاین‌رو، هردو

۱. «سلطان ابن اُمی یعنی به الخلافة؛ وابن اُمه هو رسول الله ﷺ لِأَنَّهُمَا ابْنَا فَاطِمَةَ بِنْتِ عَمْرِو بْنِ عِمْرَانَ بْنِ مَخْرُومِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي طَالِبٍ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۴۵۵۴).

۲. «فَأَنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى خَرْبِي كَأَجْمَاعِهِمْ عَلَى خَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي فَعَزَّتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي! فَقَدْ قَطَعُوا رَجْمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانِ ابْنِ أُمَيٍّ» (صباحی صالح، ۱۳۷۴: ۴۰۹/۱).

۳. «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَرًا عَلَى مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (همان: ۵۳).

۴. «الآن إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُتَّقَلِهِ» (همان: ۴۷).



گروه بر نفی قول ثالث، یعنی بیعت اختیاری اجماع دارند. بنابراین، دیدگاه سوم کاملاً مردود بوده و به صراحت مخالف گزارشات روایی، تاریخی و حتی مخالف اجماع امت اسلامی است.

۴. حکمت تأخیر در بیعت

تمام امت محمد ﷺ بر تأخیر بیعت امیرالمؤمنین علی ﷺ اجماع دارند؛ یعنی مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت معتقدند امیرالمؤمنین ﷺ بلافاصله، یعنی پس از شهادت رسول خدا ﷺ و غصب خلافت از سوی ابوبکر با وی بیعت نکرده و از بیعت امتناع ورزیده است.^۱ بنابراین، براساس دلیل اجماع که نزد فریقین از جمله ادله استنباط محسوب می‌شود، امیرالمؤمنین ﷺ در صدر خلافت با ابوبکر بیعت نکرد.^۲ حال سؤال این است که آیا پس از گذشت زمان، ایشان بیعت کرد یا خیر؟ محققان شیعه معتقدند امیرالمؤمنین ﷺ هیچ‌گاه - حتی یک لحظه - با ابوبکر بیعت نکرد. بعضی از عامه قائل هستند که حضرت علی ﷺ بعد از شش ماه، یعنی پس از شهادت حضرت زهرا ﷺ بیعت کرد. حال بر فرض بیعت تأخیری، چرا حضرت علی ﷺ در صدر خلافت ابوبکر، بیعت نکرد؟ در پاسخ می‌توان موارد زیر را مطرح کرد:

۱. به عنوان نمونه از علمای عامه نقل شده است: «و عاشت بعد النبی ﷺ ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا، ولم يؤذن بها أبابكر وصلى عليها، وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن يبائع تلك الأشهر» (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۳۹/۵). استاد بخاری نقل می‌کند: «فقال رجل للزهري: فلم يبایعه علي ستة أشهر؟ قال: لا، ولا أحد من بني هاشم حتى بايعه علي» (صنعانی، ۱۴۳۶: ۱۰۶/۵، ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ۲۰۸/۳؛ حلبی، ۱۴۲۷: ۵۱۰/۳).
۲. لازم به ذکر است که ادعای بیعت فوری یعنی یک یا دو روز پس از درگذشت رسول الله ﷺ نادرست است؛ زیرا اولاً، مستندات آن‌ها جعلی بوده و اشکال سندی و صدور دارد. ثانیاً، این گزارش با روایت‌های قطعی از دیدگاه اهل سنت، یعنی روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم در تعارض است و براساس قاعده تقدم، روایات این دو کتاب بر دیگر روایات‌ها مقدم است. ثالثاً، استدلال به قاعده تقدیم مثبت بر نافی، در بسیاری از موارد به نفع شیعه است و این قاعده به محل بحث ما ربطی ندارد.

۴-۱. اعلام حقانیت خود و بطلان طرف مقابل

تأخیر در بیعت به سبب بطلان طرف مقابل و اعلام حقانیت به مردم بود تا مبادا کسی بگوید اگر خلافت حق ایشان بود، نباید فوراً بیعت می‌کرد و لازم بود در مقابل حکومت و غصب خلافت مقاومت می‌کرد. به عبارت دیگر، اگر حضرت همان روز بیعت می‌کرد، امروز این ذهنیت به وجود می‌آمد که بیعت جناب ابوبکر مشروع بود و حضرت علی علیه السلام فوراً بیعت کرد. مقاومت در برابر حکومت، عکس‌العمل حضرت بود تا به مردم بفهماند حکومت غصبی است و حضرت به بیعت با این حکومت راضی نبوده است؛ اما دشمنان نهایت دشمنی خود را نسبت به دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و نفس رسول، حضرت علی علیه السلام به نمایش گذاشتند.

۴-۲. تنها شدن

همان‌طور که بیان شد، دستگاه خلافت تمامی یاران حضرت علی علیه السلام را با نهایت ظلم و وحشت از ایشان دور کردند و حتی اهل خانه را نیز به سوزاندن تهدید نموده و بین مردم رعب و وحشت ایجاد کردند. با وجود این، حضرت علی علیه السلام برای پس گرفتن حق خود کوشید و حضور حضرت زهرا علیها السلام در کنار آن حضرت، به همراه حمایت از وی برای باز پس‌گیری خلافت، نقش مؤثری داشت.^۱ براساس تصریح بخاری، امام علی علیه السلام تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود، مورد اکرام قرار داشت؛ اما پس از شهادت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله مردم از او رو گرداندند^۲ و دستگاه خلافت ایشان را به بیعت اجبار کرد.

۱. این نقش به صورت‌های مختلف بوده است؛ به عنوان نمونه، گاهی به صورت نصرت خواستن از انصار جهت باز پس‌گیری خلافت (دینوری، ۱۴۱۸: ۱۶/۱)، گاهی روشن کردن حق و حقیقت و افشای بطلان دستگاه خلافت در صورت ارشاد خطبه فدکیه و اتمام حجت بر سایرین، گاهی به صورت گریه‌ها جهت بیدار ساختن بشریت و آگاه کردن مسلمانانی که از مسیر حق خارج شده و به راه فتنه‌گران سقیفه می‌روند و گاهی به شیوه سکوت سیاسی و نفرین عاملان غصب خلافت بوده است. یکی دیگر از تاکتیک‌های مبارزاتی حضرت که برای همیشه معیار شناخت حق از باطل شد و برای رسوا کردن غاصبان خلافت برای همیشه کافی است، وصیت‌نامه آن حضرت است.

۲. «وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس» (بخاری، ۱۴۲۲: ۵/۱۳۹).

۳-۴. اکراه و اجبار

بنابر گزارشات مسلم تاریخ، حضرت علی علیه السلام به میل و رغبت خود با ابوبکر بیعت نکرد و مقابل فشارهای زیاد عمر و سردمداران حکومت ایستادگی نمود و این چنین اعتراض خود را اعلام داشت. آنان حتی امام را به قتل تهدید کرده و ایشان را با خشونت به مسجد بردند تا به زور از ایشان بیعت بگیرند؛ درحالی که داستان آن حضرت را بسته بودند. آن گاه ابوبکر دستش را جلو آورد و بر دست حضرت کشید (ر.ک: ابن ابی شیبہ، ۱۴۰۹: ۴۳۲/۷؛ ابن عبدربه اندلسی، ۱۴۰۴: ۱/۵؛ مفید، بی تا: ۱۸۶؛ دینوری، ۱۴۱۸: ۱۶/۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۸۶/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۰/۲؛ مسعودی، ۱۴۱۷: ۱۴۶/۱؛ البته به بخشی از مستندات در بیان دیدگاه دوم، به صورت مختصر اشاره شده است).

۴-۴. حفظ اسلام و مصالح حکومت اسلامی

حضرت علی علیه السلام و عده ای از اصحاب و بنی هاشم تا مدتی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر بیعت نکردند. آنچه موجب پذیرش بیعت اجباری امام شد، حفظ اسلام و مصالح حکومت اسلامی بود. ایشان تنها زمانی که این دو امر مهم را در خطر دید، سکوت کرد. همان طور که ایشان علت سکوت خود را چنین بیان می کند:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دنیا رخت بربست، گفتم: ما خاندان او و عترت و وارثان او هستیم نه دیگران، و در امر جانشین وی، کسی را یارای جنگیدن با ما نیست، و هیچ کس نباید در آنچه حق ما است، طمع ورزد؛ اما پس از آن که خویشان و نزدیکان ما از ما دور شدند، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را غصب کردند و سر رشته امور به دست دیگری افتاد و آن گونه ضعیف شدیم که هر کسی درباره حق ما طمع می کرد و آدم های پست و ذلیل، عزت فروشی می کردند؛ چشمان ما اشک ریز شد و سینه ها خشن گردید و ناله ها بلند شد. قسم به خدا که اگر ترس از دودستگی و اختلاف بین مسلمانان نبود، و این که کفار مسلط شوند و دین نابود شود، به گونه



دیگری رفتار می‌کردم.^۱

همچنین حضرت در نامه خود به مردم مصر می‌نویسد:

به خدا سوگند باور نمی‌کردم و به ذهنم خطور نمی‌کرد که ملت عرب این چنین به توصیه‌های رسول اکرم ﷺ پشت پا زده و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد. تنها نگرانی من رو آوردن بدون حساب مردم به طرف ابوبکر بود؛ ولی من زیر بار چنین بیعتی نرفتم تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام برگشته و برای نابودی دین محمد ﷺ کمر همت بسته‌اند و ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان برخیزم، باید شاهد رخنه جبران‌ناپذیری در دین باشم یا نابودی آن را نظاره کنم که این مصیبت بر من دشوارتر از رها کردن حکومت بر شما است که کالای چند روزه دنیا است و به زودی ایام آن می‌گذرد، چنان‌که سراب ناپدید شود یا چنان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد. پس در میان آن همه آشوب و غوغا به پا خواستم تا آن‌که باطل از میان رفت و دین استقرار یافته و آرام شد.^۲

در واقع، بیعت زمانی شکل گرفت که ابوبکر تمام تلاش خود را برای مقابله با جریان مرتدان به کار بسته بود.^۳ در نتیجه، آن حضرت به منظور حمایت همگان

۱. «لَمَّا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُلْنَا: نَحْنُ أَهْلُهُ وَوَرِثَتُهُ وَوَلَدُهَا وَدُونَ النَّاسِ، لَا يَنْبَازُ عَلَيْنَا سُلْطَانُهُ أَحَدٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي حَقِّنَا طَامِعٌ، إِذْ أَنْبَرَى لَنَا قَوْمُنَا فَعَصَبُونَا سُلْطَانِ نَبِيَّنَا، فَصَارَتْ الْإِمْرَةُ لغيرِنا، وَصَرْنَا سُوقَةً يَطْمَعُ فِيهَا الضَّعِيفُ وَتَعَزَّزَ عَلَيْنَا الدَّلِيلُ، فَبَكَتِ الْأَعْيُنُ مِنَّا لِدَلِّكَ، وَحَشَنَتِ الصُّدُورُ، وَجَرَعَتِ النُّفُوسُ، وَآيَمَ اللَّهُ لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ، وَيَبْزُورَ الَّذِينَ، لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۲۸۷).

۲. «قَالَ اللَّهُ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِنَالِي أَنْ الْعَرَبَ تُزْجِعَ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا أَنْتَهُمْ مُنْخُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعِيَنِ إِلَّا أَنْتِيبَالَ النَّاسِ عَلَى فَلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ بِيَدِي يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخِي ذَيْنَ مُحَمَّدٍ ص فَحَشِشْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلَمَّأَ أَوْ هَذَا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّتِ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَتَامِ فَلَايِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَأَوْ كَمَا يَنْفَسُّ السَّحَابُ فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَخْدَاطِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ وَاطْمَأَنَّ الَّذِينَ وَتَنَهَتْ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸: ۴۸۴۷؛ صبحی صالح، ۱۳۷۴: ۴۵۱/۱-۴۵۲).

۳. به عنوان نمونه: «لَمَّا ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ مَشَى عُثْمَانُ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّهُ لَا يُخْرَجُ أَحَدٌ إِلَيَّ. فَقَالَ هَذَا الْعَدُوُّ وَأَنْتَ لَمْ تُبَايِعْ. فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى مَشَى إِلَى أَبِي بَكْرٍ» (بلذری، ۱۴۱۷: ۵۸۷).



از اسلام و شرکت مسلمانان در سپاه ابوبکر، با او بیعت کرد. بنابراین، ثابت نشده است که امیرالمؤمنین علیه السلام با رضایت خاطر و از سر اختیار و اعتقاد، با ابوبکر بیعت کرده باشد. نتیجه آن که خلافت از دیدگاه امام علی علیه السلام فاقد مشروعیت و اعتبار بود؛ اما امام علیه السلام برای حفظ مصالح مسلمانان سکوت کرد و تنها گاهی راهنمایی‌هایی ارائه می‌داد. گزارش بلاذری درباره درخواست پیوسته عثمان از امام علی علیه السلام برای بیعت، گواه بر این مطلب است. براساس اسناد تاریخی، رابطه حضرت علی علیه السلام با خلفا، هیچ‌گاه دوستانه نبوده است و امام علیه السلام بارها رفتار و عملکرد آنان را نقد می‌کرده است. بر فرض هم که امام با آنان بیعت کرده باشد، این بیعت با توجه به مستندات موجود، با اکراه و براساس مصالحی بوده است که ایشان را به بیعت ظاهری ناچار کرده است. بی تردید این‌گونه بیعت‌ها هیچ‌گاه منشأ مشروعیت خلافت نخواهد بود؛ همان‌طور که حضرت همواره خلافت هر سه خلیفه را استبدادی می‌دانست.

۵. بیعت و ارتداد اصحاب

برخی از افراد متعصب، به‌ویژه در تلاش برای تخریب مذهب حق شیعه یا بد جلوه دادن آن در میان اهل سنت، با استفاده از فهم سطحی از آموزه‌های دینی، اتهاماتی را به شیعه وارد کرده‌اند. یکی از اتهامات رایج، این است که شیعه عقیده دارد تمامی صحابه به‌جز چند نفر، به دلیل انکار نص بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام مرتد شدند.^۱ این اتهام نه تنها نادرست، بلکه نشان‌دهنده درک ناصحیحی از عقاید شیعه است. مسئله انتساب ارتداد صحابه به شیعه، تهمتی ناروا نسبت به شیعه است.

۵-۱. ارتداد اصحاب در روایات اهل سنت

ارتداد اصحاب در روایات اهل سنت بسیار وسیع‌تر و با روایات زیاد و متواتر

۱. «يقولون: إن الصحابة ارتدوا عن الإسلام بجحد النص إلا عددا قليلا نحو العشرة، أو أقل أو أكثر، مثل عمار، وسلمان، وأبي ذر، والمقداد» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۲۴۹/۸).

مطرح شده است؛ در حالی که در منابع شیعه، روایات صحیحی که بیانگر ارتداد اصحاب باشد، بیش از چند روایت نبوده و به اصطلاح علم حدیث، از خبر واحد تجاوز نمی‌کند. بنابراین، اهل سنت باید پاسخ دهند که ارتداد اصحاب در این روایات متواتر به چه معنا است؟

۵-۱-۱. ارتداد اکثر اصحاب

ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: من بر سر حوض ایستاده‌ام، در این هنگام گروهی حاضر می‌شوند که آنان را می‌شناسم (مردی از مأموران خداوند که مراقب آن‌ها است)، از میان من و آنان خارج می‌شود و به آن‌ها می‌گوید: بیایید (برویم) من می‌پرسم: به کجا؟ پاسخ می‌دهد: به خدا سوگند به سوی آتش. من می‌پرسم: گناهشان چیست؟ پاسخ می‌دهد: آنان پس از تو، به افکار و عقاید گذشته خود بازگشتند. سپس گروه دیگری را می‌آوردند که آنان را می‌شناسم. مردی (از مأموران الهی که مراقب آن‌ها است) از میان من و آنان خارج می‌شود و به آن‌ها می‌گوید: بیایید برویم، می‌پرسم: به کجا؟ پاسخ می‌دهد: به سوی آتش. می‌پرسم: گناهشان چیست؟ پاسخ می‌دهد: آنان پس از تو، به افکار گذشته خویش بازگشتند. من گمان نمی‌کنم کسی از آنان نجات یابد، مگر به تعداد شتران اندکی که از گله جدا شده و به خاطر نداشتن چوپان، گم و ضایع می‌شوند (کنایه از این است که نجات یافتگان از نظر تعداد، بسیار اندک هستند).^۱

۵-۱-۲. ارتداد همه عرب

ابن عساکر از عایشه چنین نقل می‌کند: «اعراب همگی مرتد شدند و نفاق سربلند

۱. «عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَتْ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا سَأَلْتُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ اتُّبِدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زُمِرَتْ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا سَأَلْتُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ اتُّبِدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ» (بخاری، ۱۴۲۲: ۱۲۱/۸؛ قسطلانی، ۱۳۲۳: ۳۴۱/۹).



شد...»^۱. هر معنایی را که آنان برای ارتداد مطرح شده در روایات خود بپذیرند، ما نیز همان را در نظر می‌گیریم. درحالی‌که در منابع اهل سنت برخلاف منابع روایی شیعه، تعبیرات ارتداد از مصطلحات فقهی و سنگین به کار رفته است.

۲-۵. ارتداد اصحاب در روایات شیعه

در منابع شیعه، تنها در دو کتاب الإختصاص (شیخ مفید) و رجال کشی روایاتی در این زمینه آمده است که بیشتر آن‌ها از نظر سند ضعیف‌اند. تنها روایتی که در سندش علی بن حسن فضال است، موثق و سه روایت دیگر صحیح هستند (سبحانی، ۱۴۲۷: ۴۲۲/۶).

۵-۲-۱. حجت نبودن خبر واحد

این چهار روایت بر فرض این‌که هیچ اشکالی در سندشان نباشد، در اصطلاح علم حدیث «خبر واحد» هستند^۲ که حجیت آن‌ها مورد اتفاق همه علما نیست؛ اما بر فرض حجیت خبر واحد، باید بررسی کرد که ارتداد در این روایات به چه معنا است.

۵-۲-۲. مفهوم‌شناسی ارتداد در روایات شیعه

روایاتی که در منابع حدیثی شیعه آمده و ارتداد اصحاب و عموم را بیان می‌کند، به معنای ارتداد مصطلح فقهی (انکار اسلام و بازگشت به کفر و شرک) نیست، بلکه مراد از آن، «بازگشت» از مسیر ترسیم شده برای امت اسلامی از سوی پیامبر ﷺ

۱. «سمعت عمتی عائشة تقول لما قبض يعني رسول الله ﷺ ارتدت العرب قاطبة وأشرأب النفاق وصار أصحاب محمد كلهم معري مطيرة في حفش فوالله ما اختلفوا في نقطة إلا طارأني ... ارتد في كل ناحية من جزيرة العرب مرتدون عامة أو خاصة» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۰/۳۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۶/۳۳۶). ابن عطية اندلسی به تصریح بیشتر پرداخته و از حذیفه بن یمان این‌گونه نقل می‌کند: «کان علی عهد النبی نفاق وقد ذهب ولم یبق إلا کفر» (ابن عطية، ۱۴۲۲: ۴/۱۹۳).

۲. شیخ جعفر سبحانی در ادامه همین بحث، این چهار روایت صحیح را نیز غیرقابل احتجاج شمرده و چهار وجه بر آن ارائه کرده است: «ومع ذلك كله فإن هذه الروایات لا یحتج بها أبداً لجهات عديدة نشیر إلى بعض منها...» (همان).

است که با تقصیر و قصور عمومی از همراهی با علی علیه السلام رخ داده است. اکنون به صورت گذرا به بعضی از قرائن اشاره می‌کنیم:

الف) قرینه اول: صریح و واضح بودن روایات؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مهاجران و انصار و غیر آن‌ها بعد از جریانات مربوط به سقیفه، نزد امام علی علیه السلام آمدند و گفتند: به خدا تو امیرالمؤمنین هستی و به خدا تو سزاوارترین مردم و محق‌ترین آن‌ها برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. پس دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم و به خدا سوگند ما آماده فدا شدن در راه تو هستیم. امام در پاسخ گفت اگر در ادعای خود راست‌گو هستید، فردا به نزد من بیایید درحالی که حلق کرده‌اید (و برای اعتراض و ستاندن حق آماده گشته‌اید)؛ اما فقط خود آن حضرت و سلمان و مقداد و ابوذر حلق کردند و دیگران چنین نکردند (کشی، ۱۴۰۴: ۳۸/۱).

ب) قرینه دوم: ارتداد در روایات بعد از عاشورا، قرینه‌ای بر نقض عهد؛ مفهوم ارتداد در منابع حدیثی امامیه، ازجمله مفاهیمی است که در طول تاریخ از آن سوء برداشت شده است. مشهورترین تعبیری که در این زمینه نقل شده، عبارت «ارتد الناس إلا ثلاثة»^۱ است که غالباً در مورد دوران پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌شود و برخی آن را دلیلی بر نگرش منفی شیعه نسبت به صحابه تلقی کرده‌اند. تأمل در سایر روایات، به‌ویژه روایت امام صادق علیه السلام درباره ارتداد مردم پس از شهادت امام حسین علیه السلام، قرینه‌ای مهم برای فهم دقیق‌تر این اصطلاح است. در این روایت آمده است: «مردم پس از قتل امام حسین علیه السلام مرتد شدند، جز سه نفر... سپس مردم بازگشتند و جمعیتشان زیاد شد».^۲ این بازگشت تدریجی نشان می‌دهد که مراد از ارتداد در اینجا نه خروج فقهی از اسلام، بلکه

۱. «أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرٍ سَلْمَانَ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمُقَدَّادُ» (کشی، ۱۴۰۴: ۵۰/۱).

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِلَّا ثَلَاثَةً أَبُو خَالِدٍ الْكَلْبِيُّ، وَبَخَيْسُ بْنُ أُمِّ الظَّوِيلِ، وَجَبْرِ بْنُ مُطْعَمٍ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لَحَقُّوا وَكَثُرُوا» (همان: ۳۳۸).



نقض تعهد نسبت به امام و گسست از پیمان ولایی است.^۱

تحلیل تطبیقی این دو کاربرد، ما را به این نتیجه می‌رساند که ارتداد در فرهنگ روایی امامیه، در چنین سیاق‌هایی ناظر به عدول از ولایت و بی‌وفایی به عهد امامت است نه وقوع ارتداد فقهی.

ج) قرینه سوم: تصریح بزرگان امامیه؛ از مهم‌ترین قرائن بر این‌که مراد از ارتداد در روایات مربوط به پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به معنای یادشده است، تحلیل‌ها و اقوال بزرگان مکتب امامیه در این باره است. به عنوان نمونه، آیت‌الله گلپایگانی معتقد است ارتداد در این روایات به معنای بازگشت از ولایت و شکستن پیمان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است نه ارتدادی که موجب نجاست و قتل شود (گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۱۹۶).

د) قرینه چهارم: از انکار خلافت تا حکم به کفر؛ از قرائن مهم برای فهم معنای غیرفقهی ارتداد در روایات شیعه، بررسی کاربرد مفاهیم «کفر» و «ارتداد» در ادبیات روایی اهل سنت است. در منابع معتبر اهل سنت، تعبیراتی مانند «من أنکر خلافة الشيخین فهو کافر»^۲ به‌وفور مشاهده می‌شود؛ حال آنکه در فقه عملی اهل سنت، چنین افرادی لزوماً مرتد نیستند و احکام ارتداد بر آنان جاری نمی‌شود. این تعبیرها، بیشتر در فضای تعصبات مذهبی، واکنش‌های سیاسی، یا تأکید بر اصول اعتقادی خاص به کار رفته‌اند و با «کفر فقهی» که موجب نجاست، قتل یا خروج از امت اسلامی است، تفاوت ماهوی دارند. همین استعمال موسّع و غیرفقهی الفاظی مانند «کفر» در منابع اهل سنت، می‌تواند قرینه مهمی برای فهم دقیق روایات شیعه درباره ارتداد پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد. براین اساس، وقتی اهل بیت علیهم السلام از ارتداد مردم یا صحابه سخن می‌گویند،

۱. همان‌طور که از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: «سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا بِمَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ عَشْرُونَ رَجُلًا يُجَبَّنَا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۳/۴۶).

۲. به عنوان نمونه: «إن أنکر خلافة الصديق أو عمر رضي الله عنهما فهو کافر» (سیواسی، بی‌تا: ۳۵۰/۱؛ سبکی، بی‌تا: ۵۸۷/۲).

مراد آنان نه خروج از اسلام، بلکه نقض بیعت ولایی، عدول از خط وصایت و پشت کردن به عهد غدیر است.

۶. نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل مسئله بیعت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با ابوبکر بدون توجه هم‌زمان به سه مؤلفه اصلی یعنی ماهیت و اعتبار بیعت، حکمت تأخیر در بیعت و مسئله ارتداد اصحاب در متون روایی، تحلیلی ناکافی و ناتمام خواهد بود. بررسی منابع لغوی، تاریخی و حدیثی معتبر نشان داد که بیعت در سنت اسلامی بر ارکانی چون اختیار، رضایت، اهلیت طرف بیعت و نبود اکراه مبتنی است. با تطبیق این معیارها بر رخداد‌های پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مشخص شد که بیعتی اختیاری از سوی امام علی (علیه السلام) با ابوبکر تحقق نیافته و براساس گزارش‌های موجود، فاقد شرایط صحت و مشروعیت بوده و تحت فشار، اکراه و تهدید صورت گرفته است. چنین بیعتی نه از روی رضایت، بلکه از سر اضطرار و برای حفظ مصالح عالیة اسلام انجام شده و هرگز به معنای پذیرش خلافت ابوبکر نبوده است. از منظر حضرت علی (علیه السلام)، خلافت ابوبکر نامشروع، ظالمانه و مستبدانه بوده است.

تحلیل حکمت تأخیر در بیعت نیز نشان داد که امتناع امام علی (علیه السلام) در ماه‌های نخست، اقدامی هدفمند برای اعلام حقانیت خویش، نفی مشروعیت خلافت سقیفه و جلوگیری از مشتبه شدن امر برای امت بوده است. این موضع اعتراضی تا زمانی استمرار یافت که امکان مقاومت مؤثر وجود داشت؛ اما با افزایش تهدیدهای داخلی، ظهور جریان‌های ارتداد و احتمال وارد آمدن آسیب بنیادین بر ساختار نوپای جامعه اسلامی، رویکرد امام از مخالفت فعال به حفظ مصالح کلان دین و جلوگیری از فروپاشی اساس حکومت اسلامی تغییر یافت. بنابراین، هرگونه همراهی ظاهری با ساختار خلافت، نه به معنای پذیرش مشروعیت آن، بلکه واکنشی مسئولانه در برابر تهدیدهای خارجی و حفاظتی

نسبت به بقای اصل اسلام بوده است.

در محور سوم، تحلیل مفهوم «ارتداد» در روایات شیعه نشان داد که این اصطلاح در گفتمان امامیه ناظر به ارتداد فقهی و خروج از اسلام نیست. بررسی دقیق سیاق روایات، مقایسه با کاربردهای موازی در منابع اهل سنت، و تحلیل قرائن داخلی متون نشان داد که مقصود از ارتداد، نقض پیمان ولایت، عدول از میثاق غدیر و ترک نصرت امام است. بدین ترتیب، مفهوم ارتداد در این متون بیانگر انحراف جامعه از مسیر تعیین و ترسیم شده پیامبر ﷺ و نوعی عقب‌گرد سیاسی-اعتقادی است، نه انکار اسلام یا بازگشت به شرک. این تحلیل، زمینه را برای فهم دقیق‌تر نسبت میان واقعه سقیفه، رفتار تاریخی اصحاب و گفتمان امام علی علیه السلام فراهم می‌سازد.

در مجموع، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که اولاً، بیعت مشروع و قابل اعتباری میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوبکر تحقق نیافته است. ثانیاً، تأخیر در بیعت موضوعی اصولی و هدفمند برای اعلام بطلان خلافت و صیانت از حق خلافت بوده است. ثالثاً، مسئله ارتداد اصحاب در منابع شیعه، بیانگر گسست آنان از مسیر ولایت است، نه خروج از اسلام. این نتایج، تصویر منسجم و روش‌مندی از موضع امام علی علیه السلام نسبت به خلفای نخستین را ارائه کرده و نشان می‌دهد که تحلیل این رخداد تنها با تلفیق دقیق داده‌های تاریخی، متنی و کلامی امکان‌پذیر است؛ رویکردی که در این پژوهش مبنای بررسی قرار گرفته است.



منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، محقق: علی عبدالباری عطية، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. آمدی، ابوالحسن علی بن ابی علی (۱۴۲۴ق)، أبکار الأفكار فی أصول الدین، تحقیق: أ.د. أحمد محمد المهدي، قاهره: دار الکتب والوثائق القومية.
۳. احمد نژاد، محمود و داورپناه، نعمت (۱۳۹۴ش)، «مفهوم شناسی بیعت در فرهنگ اسلامی و نقش آن در اثبات امامت»، نشریه شیعه شناسی، شماره ۵۰.
۴. اندلسی، ابو محمد عبدالحق (۱۴۲۲ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، محقق: عبد السلام عبد الشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۱۸ق)، شرح نهج البلاغة، تحقیق: محمد عبد الکریم النمري، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶. ابن ابی شیبہ، ابوبکر عبدالله (۱۴۰۹ق)، المصنف فی الأحادیث والآثار، تحقیق: کمال یوسف الحوت، بیروت: دار التاج.
۷. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (۱۳۶۷ش)، النهاية فی غریب الحديث والأثر، محقق: محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی، قم: اسماعیلیان.
۸. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵)، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
۹. ابن تیمیہ، ابوالعباس (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویة، محقق: محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
۱۰. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (۱۳۷۵ش)، مقدمه ابن خلدون، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (بی تا)، المناقب، مصحح: سید هاشم رسولی محلاتی و محمد حسین آشتیانی، قم: انتشارات علامه.



١٢. ابن عبدربه اندلسی، ابو عمر (١٤٠٤ق)، العقد الفريد، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٣. ابن عساكر، ابوالقاسم علی (١٤١٥ق)، تاريخ مدينة دمشق، محقق: عمرو بن غرامة العمري، بيروت: دار الفكر.
١٤. ابن عطيه، مقاتل (١٤٢٣ق)، أبهى المداد فى شرح مؤتمر علماء بغداد، شرح و تحقيق: محمد جميل حمود، بيروت: مؤسسة الأعلمی.
١٥. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل (١٤٠٨ق)، البداية و النهاية، محقق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربی.
١٦. ابن منظور، محمد بن مكرم (بى تا)، لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
١٧. الإسنوى الشافعى، أبو محمد (١٤٢٠ق)، نهاية السؤل شرح منهاج الوصول، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٨. الإصبهانی، ابونعيم (١٤٠٧ق)، حلية الأولياء، محقق: على بن محمد بن ناصر الفقيهی، مدينة منورة: مكتبة العلوم والحكم.
١٩. ابوسعد الآبى، منصور بن الحسين الرازى (١٤٢٤ق)، نثر الدر فى المحاضرات، محقق: خالد عبدالغنى محفوظ، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٠. باقلانى، محمد بن طيب (١٣٦٦ق)، التمهيد فى الرد على الملحدة المعطلة ورافضة و الخوارج و المعتزلة، ضبط و تعليق: محمود محمد الخضيرى و محمد عبد الهادى ابوريده، قاهره: دار الفكر العربی.
٢١. بخارى جعفى، ابو عبدالله (١٤٢٢ق)، صحيح البخارى، محقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، بى جا: دار طوق النجاة.
٢٢. بلاذرى، احمد بن يحيى (١٤١٧ق)، أنساب الأشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت: دار الفكر.
٢٣. بهراميان، مسعود (١٣٩٦ش)، «جاىگاه تشريع، شورا و بيعت»، نشریه نقد كتاب تاريخ، شماره ١٦.
٢٤. بيهقى، ابوبكر احمد بن الحسين (١٤٢٤ق)، السنن الكبرى، محقق: محمد

عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية.

۲۵. پسندیده، عباس (۱۳۸۶ش)، «بیعت و قدرت: بررسی نقش بیعت در اندیشه سیاسی اسلام»، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۴۶.

۲۶. التمیمی الدارمی، محمد بن حبان (۱۴۰۸ق)، الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، محقق: شعيب الأرناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة.

۲۷. توسلی، سمیه (۱۳۹۹ش)، «بررسی تطبیقی بیعت و نقش آن در تعیین امام از منظر فرق کلامی»، نشریه کلام حکمت، شماره ۶.

۲۸. جعفریان، رسول (۱۳۷۷ش)، تاریخ تحول دولت و خلافت، از برآمدن اسلام تا بر افتادن سفیانیان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۲۹. جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز (۱۴۳۳ق)، السقیفة و فدک، تحقیق: باسم مجید الساعدي، كربلا: العتبة الحسينية المقدسة.

۳۰. جوینی، ابراهیم (بی تا)، فرائد السمطين، بيروت: مؤسسة المحمود.

۳۱. حسکانی، عبیدالله (۱۴۱۱ق)، شواهد التنزیل، تهران: بی نا.

۳۲. حلبی، ابوالفرج (۱۴۲۷ق)، السیرة الحلیة، بيروت: دار الكتب العلمية.

۳۳. حموش، مأمون (۱۴۲۶ق)، السياسة الشرعية على منهج الوحيين القرآن والسنة الصحيحة، دمشق: موافقة وزارة اعلام.

۳۴. حموی جونی شافعی، ابراهیم بن محمد بن مؤید (بی تا)، فرائد السمطين فی فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة من ذریتهم، محقق: محمد باقر محمودی، بيروت: مؤسسة المحمودی.

۳۵. خالدی، ام مالک و مالکی، حسن بن فرحان (۱۴۱۷ق)، بیعة علی بن أبی طالب فی ضوء الروایات الصحيحة مع نقد الدراسات الجامعية فی الموضوع، ریاض: مکتبه التوبة.

۳۶. خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۸۰ش)، تاریخ حبیب السیر فی أخبار افراد بشر، تهران: خیام.

۳۷. دانش، رمضان (۱۳۸۵ش)، «بررسی و نقد ادله اهل سنت بر خلافت ابوبکر»،



- پایان نامه کارشناسی ارشد، قم: جامعة المصطفی العالمية.
۳۸. دیلمی، احمد (۱۳۷۷ش)، «ماهیت بیعت از منظر حدیث شیعه»، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۹.
۳۹. دینوری، ابن قتیبہ (۱۴۱۸ق)، الإمامة و السياسة، تحقیق: خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیة.
۴۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۰ق)، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
۴۲. رضوی، محمد کاظم (۱۳۹۱ش)، «بررسی و نقد ادله اهل سنت بر خلافت»، پایان نامه کارشناسی ارشد، قم: جامعة المصطفی العالمية.
۴۳. سبحانی، جعفر (۱۴۲۷ق)، بحوث فی الملل و النحل، قم: مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
۴۴. سبحانی، جعفر (۱۳۹۱ش)، «آیا بیعت، اساس حکومت اسلامی را تشکیل می دهد؟»، نشریه درس های از مکتب اسلام، شماره ۶۲۰.
۴۵. السبکی، أبو الحسن (بی تا)، فتاوی السبکی، بی جا: دار المعارف.
۴۶. سمعانی مروزی، ابوسعید عبدالکریم (۱۳۸۲ق)، الأنساب، محقق: عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
۴۷. السیواسی، محمد بن عبد الواحد (بی تا)، شرح فتح القدير، بیروت: دار الفکر.
۴۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۰۴ق)، الملل و النحل، محقق: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفة.
۴۹. الشیبانی البغدادی، ابوعبدالرحمن عبدالله (۱۴۰۶ق)، السنة، محقق: د. محمد بن سعید بن سالم القحطانی، بی جا: دار ابن القیم.
۵۰. صفدی، خلیل بن ایبک بن عبدالله (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، محقق: أحمد الأرئووط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث.

٥١. صنعاني، ابوبكر عبدالرزاق (١٤٣٦ق)، المصنف، قاهره: مركز البحوث بدار التأصيل.
٥٢. طبرسي، احمد بن علي (١٣٨٦)، الإحتجاج، محقق: سيد محمد باقر خراسان، نجف اشرف: دار النعمان للطباعة والنشر.
٥٣. طبري، عماد الدين حسن بن علي (١٤٢٦ق)، كامل البهائي في السقيفة، قم: المكتبة الحيدرية.
٥٤. طبري، محمد بن جرير (١٣٨٧ق)، تاريخ الطبري، بيروت: دار التراث.
٥٥. طبري آملی صغیر، محمد بن جرير (١٤١٣ق)، دلائل الإمامة، محقق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، قم: بنياد بعثت.
٥٦. طبري آملی صغیر، محمد بن جرير (١٤١٥ق)، المسترشد في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، محقق: احمد محمودي، تهران: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانپور.
٥٧. طوسي، خواجه نصيرالدين (١٣٨٦ق)، تجريد الكلام، تهران: مركز فرهنگي انتشاراتي منير.
٥٨. عصامي مكي، عبد الملك بن حسين (١٤١٩ق)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، محقق: عادل احمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية.
٥٩. فاکر ميبدي، محمد (١٣٧٦ش)، «بيعت و نقش آن در حکومت اسلامي»، نشریه حکومت اسلامي، شماره ٥.
٦٠. فراهیدی، خليل بن احمد (١٤٠٩ق)، كتاب العين، محقق: مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، قم: مؤسسة دار الهجرة.
٦١. فيومي، احمد بن محمد (١٤١٤ق)، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، قم: مؤسسة دار الهجرة.
٦٢. قسطلاني، احمد بن محمد (١٣٢٣ق)، إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، مصر: المطبعة الكبرى الأميرية.